

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصه‌ی شطرنج رندان را مجال شاه نیست
حافظ

میراث ادبی ما را زبان ویژه‌ای است که درک و فهم
بتر آن نیازمند آگاهی از علوم و فنون پرشماری است.

از نجوم و موسیقی و ریاضی گرفته تا اصطلاحات طب
آلات و اسباب حرب و لعب و... هر کدام جایگاهی در
خور توجه در ادب پیرایع ما دارند که محیط نبودن بر

اینهمه، پرده‌ای به رخسار مقصود خواهد بود. یکی از
این فنون، بازی آوازه‌مند «شطرنج» یا «مردم‌گیا»

است که اندیشمندان ما بسیاری کتاب و رساله در باره
آن نوشته‌اند و سخن آفرینان آن را هنری دررده دیگر

هنرها چون: شعر و موسیقی و تیراندازی و غیره به
حساب آورده‌اند:

ای آنکه نداری خبری از هنر من
خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد

اسب آر و کمند آر و کتاب آر و کمان آر
شعر و قلم و بریط و شطرنج و می و نرد^۲
آغاچی

شطرنج یا «سترنگ» در بهلولی: «Catrang» از
ریشه سانسکریت «Caturanga» (دارای چهار لبه یا
چهار حد) شامل چهار جزء: فیل - رخ - اسب و پیاده
برگرفته شده و «شطرنج» معرب آن است. صاحب
«بهار عجم» شطرنج را معرب «سترنگ» می‌داند.^۳
«سترنگ» یا «استرنگ» که پارسی آن «مردم‌گیا»
است، گیاهی است در چین به صورت آدمی و چون
اکثر مهره‌های شطرنج نیز به نام انسان است به مجاز
این بازی را «سترنگ» گفته‌اند.

اختراع شطرنج

بر نهادن شطرنج در بسیاری از متون ادبی ما به
گونه‌ای دیگر باز نموده شده است. شهسوار فرس
سخن، فردوسی فرزانه در شاهنامه، داستان وضع
شطرنج را بدینگونه به رشته نظم درمی‌کشد که: گو
(gav) یا برادر ناتنی خود طلحند (talhand) که از مادر
یکی بودند بر سر پادشاهی هندوان جنگ می‌کند و

در دویمین نبرد میان آن دو «طلحند» سواره بر پیل به
مرگ طبیعی خود درمی‌گذرد. «گو» برای دلداری دادن
و سرگرم نمودن مادر و آگاهانیدن وی از صحنه نبرد از
دانشمندان یاری می‌خواهد و آنان شطرنج را برای
باز نمودن این رخداد بر می‌نهند و:

همین تخت شطرنج از آن روزگار

بماندست بر مردمان یادگار^۴

دراختراع شطرنج «راوندی» نویسنده
«راحة الصدور و آية السرور» نیز در اثر خود گوید:
«شطرنج حکمای هند نهادند و بنوشیروان عادل
فرستادند و بزرجمهر آن را برگشاد و بر آن يك باب

ببفزد، نوشروان آنرا به قیصر روم فرستاد، حکمای
روم خاطر بر گماشتند و ایشان نیز دو باب زیادت
کردند»^۵. «راوندی» جایی دیگر از اثر نامبرده‌ی خود:
حکیم هندی «صیبه بن باهر» را مخترع شطرنج
معرفی می‌کند.^۶ اما گروهی دیگر «لجلاج» یا «لیلاج»
(ابوالفرج محمد بن عبدالله لجلاج) را واضع شطرنج

● شطرنج در گستره‌ی ادب پارسی

عرصه شطرنج رندان...

● سعیدرضا بیات



دانسته اند.^۷ «این ندیم» در اثرش «الفهرست» کتاب «منصوبات شطرنج» را از وی دانسته و سالمرگ او را سی صد و شصت و اندی در شیراز ذکر نموده است.^۸ در باب اختراع شطرنج سخنوران دیگر از جمله «مبارک‌شاه» در اثر ارزشمند خود «آداب‌الحرب والشجاعه» داد سخن داده اند.^۹ همچنین در گونه‌های مختلف شطرنج و در فرود و کاست‌هایی که به مرور بر این فن راه یافته، سخن فراوان است که اشاره بر آنهمه در مجالسی اندک نمی‌گنجد و به ناچار بی‌گیری آن به هنگامی دیگر واگذاشته می‌گردد.

آداب و فواید شطرنج

شطرنج دارای آداب و قواعدی است که تنها بادر نظر داشت آنها می‌توان از این بازی بهره‌ور شد. به طوریکه از دیر باز برخی از پیشوایان مذهبی به شرط رعایت این آیین و آداب، باختن آن را رخصت داده بوده‌اند:

می‌جو شیده حلال است سوی صاحب رای

شافعی گوید شطرنج مباح است ببا^{۱۰}

ناصر خسرو

از این رو «راوندی» شاه را اندرز می‌دهد که: شطرنج را «هرگز به گرو نیازد تا قمار نشود و کراهیت شرع لازم نیاید»^{۱۱} و دیگر اینکه «شطرنج سبب فوت واجبات نشود»^{۱۲}. «امیر عنصرالمعالی» که تصنیف خود «قابوس‌نامه» را در پند و اندرز به پسرش «گیلان‌شاه» نوشته است او را سفارش می‌کند که «در باختن شطرنج از مزاح بهره‌یزد، به بسیار باختن شطرنج خوگر نشود و اگر با محتمم‌تر از خویش می‌بازد، برای نگهداشت ادب دست بر مهره نبرد تا نخست همبازی او، آنچه را که خواهد برگردد و افزون بر آن دست نخست بازی را نیز به حریف بپردازد»^{۱۳}. امامد فایده شطرنج «راوندی» گوید: «اگر چه درو فواید بسیار است و مصالح بی‌شمار غرض کلی نهاد حرب است»^{۱۴}. شطرنج مایه تشحید ذهن است و «شطرنج بازی از بحر حکیمان و خداوندان فهم و خاطرهای تیز است»^{۱۵}. نیز «روشی است در کار اداره ملک که در جویی چند تعبیه کرده شده»^{۱۶}. شطرنج را وسیله دفع ملال هم دانسته‌اند:

زمانی درس علم و بحث و تنزیل

که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی شعر و شطرنج و حکایت

که خاطر را بود دفع ملالی^{۱۷}

سعدی

و سرانجام شطرنج آیینی عبرتی است که فرجام و پایان کار شاهان و ستمگران را نمودار می‌کند، و پیش از آنکه بازی سرنوشت را مات فلک لعبت باز گرداند، بدانها می‌نمایاند که، اسب عاقبت آنها را جز افتادن زیر پی پیل حوادث گزیری نیست:

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهامت شده نعمان^{۱۸}

نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهانرا

پیلان شب و روزش کشته به پی دوران

ای بس شه پیل افکن کافکنند به شه پیلی

شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان

و پیامد زورمداران را بدینگونه پیش رخ آنها نقش

می‌کند:

بیل فنا که شاه بقامات حکم او است
هم بر پیادگان شمانیز بگذرد^{۱۹}

سیف فرغانی

از شطرنج توان آموخت که حکمرانی و سلطنت
شاهان نیز چون شاهی شاه شطرنج بازیچه‌ای بیش

نیست:

بس گدا صورت همت عالی

جیبش از نقد امانی خالی

پیش چشمش چو شود تیز نگاه

لعب شطرنج بود شاهی شاه^{۲۰}
جامی

مزواری مهره‌های شطرنج

عرفا و سخنوران ما شطرنج و مهره‌های آن را به چشم افزار لهُو ننگریسته‌اند، بلکه آن را سمبل و رمزی برای بیان اندیشه‌های بلند عرفانی و آرمانهای اخلاقی خود قرار داده‌اند. به گونه‌ای که هر کدام از مهره‌ها در نظر آنان نمادی است از شخصیتها و صفات گونه‌گونی که پاره‌ای از آنها را بر خواهیم رسید. برای مثال «عرفا شطرنج را نمون «اختیار» و نرد را سمبل «جبر» می‌پندارند»^{۲۱}. مولانا در دیوان غزلیات خود دارد:

نیست شطرنج تا تو فکر کنی

با توکل بریز مهره چونرد^{۲۲}

رخ: رخ مظهر گوشه‌گیری، قناعت و راست روی

است:

زین کشت دلا به خوشه‌ای قانع باش

چون رهگذری به توشه‌ای راضی باش

بر رقعۀ شطرنج و فاراست برو

وانگاه چو رخ به گوشه‌ای راضی باش^{۲۳}

شاه: مظهر قدرت و راهبری است و گاه عرفا آن را

به معنی شاه حقیقی جهان هستی به کار داشته‌اند:

شاه دل گم گشت وجون شطرنج رانه گم شود

کی تواند باختن شطرنج را شطرنج باز^{۲۴}

منوچهری

و یا:

به خانه خانه می‌آرد چو بیدق شاه جهان ما را

عجب بر دست یا مانتست زیر امتحان ما را^{۲۵}

مولانا در دیوان

فرزین: سمبل کز روی و بیدق: مظهر کم تحرکی

است:

تا کی دوشاخه چون رخی تاکی چو بیدق کم تکی

تا کی چو فرزین کز روی فرزانه شو فرزانه شو^{۲۶}

مولانا در دیوان

اصطلاحات شطرنج

بازی شطرنج چون هر فن و دانشی دارای

اصطلاحاتی مخصوص به خود است که برداختن

بدانهمه، فرهنگنامه‌ای را طلب می‌کند. اینجا به آوردن

مشتی از خروار بسنده می‌شود.

قایم: برابر بودن دو حریف را در بازی گویند.

قایم انداز یا قایم افکن: شطرنج باز کامل و

بی نظیری را گویند که کس توان ایستادگی برابر او

نداشته باشد:

مُلک را قایم الهی بود

قایم انداز پادشاهی بود^{۲۷}

نظامی

شاه رخ زدن: گاه یکی از شطرنج بازان با اسب به

شاه حریف کیش می‌دهد و همزمان رخ وی را نیز به

خطر می‌افکند. این هنگام رخ، برای نجات شاه کشته خواهد شد. این رخ فدایی را «شاه رخ» خوانند:

زردی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ

چکنم بازی ایام مرا غافل کرد^{۲۸}

عرا: به بخشی بی حفاظ در رقعۀ شطرنج گویند که

میدان حمله و کیش دادن رخ به شاه است. این

نامگذاری به سبب مانستن آن به بیابان بی درخت و

گیاه صورت می‌گیرد و افتادن شاه را در «عرا» به افتادن

در تله‌که بیابان مانند کرده‌اند. دو نمونه از خاقانی:

شاه دل را که خرد بیدق او است

درعرا خانه خذلان چه کنم^{۲۹}

ما بیدقیم و مات عرا گشته شاه ما

میر اجل نظاره احوال دان ماست^{۳۰}

قیل بند: آن است که با یک پیل و دو پیاده بازی

شود. بدین ترتیب که در پس پیل خود دو پیاده گذارند

تا این هر سه پشتیبان یکدیگر باشند.

شه (شه شه): کشت (کیش) کردن شاه شطرنج

باشد. یعنی مهره‌ای را در جایی بگذارند که شاه حریف

ناچار از جای خود برخیزد یا علاج بر خاستن کند.

در کتب ادبی آن را «شه‌انگیز» و «شاه‌انگیز» یا

«پادشاه‌انگیز» هم آورده‌اند:

به شطرنج خلاف این نطع خونریز

به هر خانه که شد دادش شه‌انگیز^{۳۱}

نظامی

و یا:

گفت شه شه و آن شه کبر آورش

یک يك آن شطرنج بر زد برسرش^{۳۲}

مولانا

نمونه‌ای دیگر از حافظ:

مباش غره به بازی خود که در خبر است

هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز^{۳۳}

طرح دادن: برداشتن چند مهره از بازی است برای

رعایت حال حریف ضعیف. در «مقالات شمس» آمده

است: «آن مغربی اسبی ورخی طرح می‌کرد مرا قایم

فرو می‌ریختم»^{۳۴}.

ضرب: هر نوبت حرکت دادن مهره را گویند.

فرزین: پیاده‌ای که عرصه شطرنج را بیامید ربه جای

او یکی از سواران کشته شده را به عرصه شطرنج باز

توان گردانید:

بیدق چو گذشت هفت خانه

فرزینی یافت جاودانه^{۳۵}

خاقانی

اسب و فرزین نهادن: یعنی اسب و فرزین بطرح

دادن و بازی را بردن و کنایه از غالب شدن و زیادتی

کردن باشد.

ساز و برگ و کارافزار شطرنج

آنچه در بایست شطرنج است، صفحه‌ای است با

خانه‌های سپید و سیاه یک درمیان و هشت در هشت، که

آن را به نامهایی چون تخته - عرصه - نطع و رقعۀ

شطرنج آورده‌اند:

آنانکه بر آسمان دولت ماهند

بر «تخته شطرنج» ملامت شاهده^{۳۶}

و یا:

دنیا به مثل چو «عرصه شطرنج» است

اجزای همدن و جنگ با هم دارند^{۳۷}

صفحه شطرنج گاه از چرم نیز درست می‌شد که آن را

سفره شطرنج می نامیدند:

برنگ «سفره شطرنج» هر کجا اسبی است

نزاع بر سر جادر میان بایران است^{۳۸}

مهره های شطرنج: از تخته یا استخوان ساخته

می شد. «سراج قمری» در تحقیر اسب لاغری که بدو

پیشکش شده است گوید:

این چنین استخوان که شد تن او

جز که شطرنج را نمی شاید^{۳۹}

اما شطرنج مهره های پادشاهان، به وسیله استادان

فن از عاج قیل تراشیده می شده است:

از استخوان پیل نندیدی که چربدست

هم پیل سازد از پی شطرنج پادشا^{۴۰}

خاقانی

کیسه شطرنج: کیسه ای که مهره ها درون آن

نگاهداری می شد:

شکم با استخوان این صدمه خورده

گره از کیسه شطرنج برده^{۴۱}

امثال و حکم بازی شطرنج

زبان آوران ما برای افزونی کشش و گیرایی کلام

خود توجهی به سزا در آوردن امثال و حکم داشته و

دارند و در موارد بسیاری بازی شطرنج دستمایه آنان در

ارسال مثل بوده است. شطرنج امثال و حکم خاص

خود را، نیز دارد که جاودانه روان «دهخدا» در کتاب

عزیز «امثال و حکم» آنها را به سامان آورده است.

آنچه در پی خواهد آمد اندکی است برای به دست

دادن نمونه:^{۴۲}

پیل شطرنج از کجا ماند به پیل منگولوس

شیر شادروان کجا ماند به شیر مرغزار

گفتم این و گریختم ز عسس

شاه شطرنج را نگیرد کس

بزرگان سیه مهره بازی کنند.

بازی خود دیدی ای شطرنج باز

بازی خصمت بین پهن و دراز

بیشه اسب و پیل و فرزین هیچ نیست

شاه مارا بقای شاه باد

کاربرد شطرنج در صنایع لفظی و معنوی

مشاطه گران عروس سخن پیوسته از شطرنج به

مثابه بن مایه زینت کلام خود سود جستند و با توسل

بدان در خلق صناعات و آرایه های ادبی و نیز بیان صور

رنگارنگ خیال کوشیده اند. برای مثال در قطعه ذیل

سخن ور نامبردار «سراج قمری» برای دست بازی به

«صنعت التزام» خود را مقید به آوردن اصطلاحات

شطرنج در یکایک ابیات نموده است:

ای ابر جواد بهمنی را

در جود به طرح رخ نهاده^{۴۳}

و ای خسرو یک سواره چرخ

در خدمت تو شده پیاده

هر شاه، عنان چوشاه شطرنج

در دست تصرف تو داده

این گنبد کز رو جو فرزین

با رای تو راست ایستاده

از چرخ به پای پیل دایم

بدخواه شتر دلت فتاده

تا اسب تو گردد ابلق دهر

از مادر روزگار زاده

منصوبه مشکلات عالم

بر نطف بساط تو گشاده

در سروده ی پسین «مجرب بیلقانی» به خاطر آوردن

صنعت بدیعی «حسن طلب» (خوش خواستاری) و

درخواست شتر، مهره های شطرنج را بیبازی گرفته

است:

شنیده ام که به شطرنج در فرود کسی

یکی اشتر ز سر زیرکی و دانایی

نه من کم آدمم ای شه زر قعه شطرنج

چه باشد ارتو به من اشتری در افزایی^{۴۴}

از دید صور خیال هم شطرنج مشبه به تشبیهات

فراوان شعرا و نویسندگان واقع شده است. «قطران

تبریزی» راست:

کاین عاشقی چو بازی شطرنج هندوی است

گاهی بود به لعب پیاده ز شاه به^{۴۵}

باین توضیح که صنعت ورزشهایی از این دست در

قلمرو ادب ما فراوان یافت می شود، حسن ختام این

نوشتار را قطعه ای از «ابن یعین» قرار می دهیم که در

پند و اندرز سروده است:

مرد باید که در جهان خود را

همچو شطرنج باز پندارد^{۴۶}

هر چه بیند از آن خصم برد

و آنچه دارد نگاه میدارد

پی نویسه:

۱- بنگرید به مقاله: «چند اثر در موسیقی و شطرنج»

از «محمد تقی دانش پژوه» در ماهنامه «راهنمای کتاب».

سال هفدهم شماره های ۱ و ۲ و ۳.

۲- «سبک خراسانی در شعر فارسی» تألیف محمد

جعفر محبوب سال ۱۳۴۵ ص ۵۵.

۳- به نقل از «غیث اللغات» تألیف «شرف الدین

رامهوری» به کوشش منصور ثروت ۱۳۶۳ در ذیل واژه

«شطرنج».

۴- شاهنامه ی فردوسی، مصحح «زول مول» ج ۶

صفحه ۲۲۳ چاپ چهارم. شرکت سهامی کتابهای

چیبی.

۵- «راحة الصدور و آية السرور» اثر «راوندی» به

تصحیح «محمد اقبال» و «مجتبی مینوی» چاپ

۱۳۶۴ از انتشارات امیر کبیر ص ۴۰۷ و ۴۰۸.

۶- همان مأخذ ص ۴۱۴.

۷- «برهان قاطع» تألیف «محمدحسین بن خلف

تبریزی» به اهتمام «محمد معین» ذیل «لجلاج».

۸- رجوع شود به مأخذ بالا پی نوشت استاد معین

در همان صفحه.

۹- بنگرید به «آداب الحرب والشجاعة» از

«مبارک شاه» به تصحیح احمد سهیلی خوانساری

چاپ ۱۳۴۶ ص ۱۶۹.

۱۰- نقل از «لغت نامه ی دهخدا» ناشر مؤسسه

لغت نامه دهخدا ص ۳۸۴ ج ۳۰.

۱۱- مرجع شماره ۵ ص ۴۱۵.

۱۲- همان مأخذ ص ۴۱۶.

۱۳- «قابوسنامه» تألیف «عنصرالمعالی قابوس

بن وشمگیر» به تصحیح «غلامحسین یوسفی» چاپ

۱۳۶۴ ص ۷۸ و ۷۷.

۱۴- مأخذ شماره ۵ ص ۴۱۴.

۱۵- همان مأخذ ص ۴۱۵.

۱۶- همان مأخذ ص ۴۰۷.

۱۷- کلیات سعدی به اهتمام «محمد علی فروغی»

چاپ ۱۳۶۹ امیر کبیر ص ۸۲۸.

۱۸- دیوان خاقانی شروانی. «مصحح علی

عبدالرسولی» ص ۲۶۳.

۱۹- «دیوان سیف فرغانی» با تصحیح «ذبیح الله

صفا» چاپ دوم ۱۳۶۴ ص ۲۱۸.

۲۰- نقل از «امثال و حکم» تألیف «دهخدا» چاپ

۶ انتشارات امیرکبیر ج ۱ ص ۴۳۹.

۲۱- مرجع شماره ۷ ذیل «شترنگ»

۲۲- «کلیات شمس» جلال الدین محمد مولوی

تصحیح «بدیع الزمان فروزانفر» ۲/۲۴۴ از انتشارات

دانشگاه تهران.

۲۳- رباعی از «قاضی کمال مراغه ای» است.

بنگرید به «نزهة المجالس» تألیف «جمال خلیل

شروانی» به تصحیح «محمد امین ریاحی» ص ۱۱۶

چاپ اول ۱۳۶۶.

۲۴- مرجع شماره ۱۰ ص ۳۸۳.

۲۵- مرجع شماره ۲۲ ص ۵۰/۱.

۲۶- مرجع شماره ۲۲ ص ۱۱/۵.

۲۷- «هفت پیکر» نظامی گنجینه ای چاپ مسکو به

کوشش «طاهر احمد اوغلی محرم اوف» زیر نظر «رستم

علی یف» ص ۱۰.

۲۸- دیوان غزلیات حافظ به کوشش خلیل خطیب

رهبر چاپ ۵ سال ۱۳۶۸ ص ۱۸۲.

۲۹- مرجع شماره ۱۸ ص ۲۵۷.

۳۰- همان مأخذ ص ۸۰.

۳۱- خسرو شیرین نظامی طبع وحید دستگردی

ص ۱۱۴ ناشر علی اکبر علمی.

۳۲- مثنوی معنوی مولانا به همت محمد رمضان

چاپخانه خاور ص ۳۳۸.

۳۳- دیوان حافظ تصحیح پرویز ناتل خانلری دو

جلد چاپ خوارزمی ۱۳۶۲.

۳۴- «مقالات شمس» اثر «شمس الدین محمد

تبریزی» به تصحیح «محمد علی موحد» چاپ اول

۱۳۶۹ دفتر دوم ص ۲۴۶.

۳۵- مثنوی «تحفة العراقرین» از خاقانی تصحیح

«یحیی قریب» چاپ ۱۳۵۷ ص ۸۱.

۳۶- نقل از «مناقب العارفرین» افلاکی به کوشش

«تحسین یازجی» چاپ ۱۳۶۲ ج ۲ ص ۸۷۵.

۳۷- تذکره نصرآبادی از «محمد طاهر

نصرآبادی» تصحیح «وحید دستگردی» ص ۴۰۹.

۳۸- چراغ هدایت تألیف «سراج السدین

اکبرآبادی» ذیل «سفره شطرنج» به تصحیح منصور

ثروت.

۳۹- «دیوان سراج الدین قمری آملی» به اهتمام

«یدالله شکری» ص ۵۲۹ چاپ ۱۳۶۸.

۴۰- مرجع ۱۸ ص ۱۲.

۴۱- مرجع شماره ۳۸ ذیل «کیسه شطرنج».

۴۲- ابیات نمونه همه از مرجع شماره ۲۰ برگرفته

شده است.

۴۳- مرجع نمره ۳۹ ص ۵۶۰.

۴۴- مرجع شماره ۲۰ ج ۲ ص ۸۸۸.

۴۵- مرجع شماره ۲ ص ۴۶۰.

۴۶- دیوان «ابن یعین فریومدی» مصحح

حسینعلی باستانی راد چاپ دوم، ۱۳۶۳ ص ۴۰۰.